

مهاجرت مرزی میان باس و امید

مهاجرت با یک قصه آغاز می‌شود؛ قصه‌ای درباره جهانی بهتر، دنیایی نو و ناشناخته، روزهایی زیباتر، سرزمینی با آدم‌هایی وارسته و... این قصه همواره دنیایی آرام‌تر را بشارت می‌دهد؛ پایانی خوش که با امید به جایگاهی بهتر و متفاوت از شرایط موجود همراه است.



مهاجرت با یک قصه آغاز می‌شود؛ قصه‌ای درباره جهانی بهتر، دنیایی نو و ناشناخته، روزهایی زیباتر، سرزمینی با آدم‌هایی وارسته و... این قصه همواره دنیایی آرام‌تر را بشارت می‌دهد؛ پایانی خوش که با امید به جایگاهی بهتر و متفاوت از شرایط موجود همراه است.

این افسانه مهاجرت از دیرباز همراه زندگی بشری بوده است. یکجانشینی، وضع مطلوب اغلب انسان‌ها نیست؛ حرکت و سفرهای مداوم، جابه‌جایی و نفرت از درجا زدن نزد بیشتر آدمیان، خود نشان از تمایل انسان به مهاجرت است. اولین انسان‌های خردمند در آفریقا با همین میل به مهاجرت و کوچ مداوم برای یافتن جایی بهتر بود که در کره زمین تکثیر شدند.

یکجانشینی انسان به احتمال زیاد با فهم ارزش زمین، سرمایه‌های نهفته در آن و کشف توان کشاورزی رخ داده است.

حس مالکیت به محدوده، منطقه، زمین و در نهایت سرزمین از همین جا آغاز می‌شود و البته نقطه آغاز کشمکش کوچ‌کنندگان و یکجانشینان هم از همین نقطه از تاریخ انسان است؛ کشمکشی که امروز بین بومیان و مهاجران ادامه پیدا کرده است.

انسان رفتن و گذر کردن از محدوده زمین را به عنوان امری ذاتی همواره دنبال کرده است، در لحظه‌های انسداد و ورشکستگی، در دوران فقر و خشونت، مهاجرت به مانند آخرین راه حل نمود یافته، انسان یا اقوام انسانی دست به حرکت زده‌اند تا بتوانند خود و حیاتشان را بازسازی کنند و در تحولی بنیادین از اول شروع کنند.

مهاجرت از یک سو امید است و از سویی دیگر ناامیدی؛ امید به جایی ناشناخته که بهتر است و رویایی و ناامیدی از جایگاه پیشین و حال که امیدی به تغییرش نیست. وقتی امید به داشتن وضع مطلوب یا حتی فراهم آوردنش از بین می‌رود، رفتن و جابه‌جایی تنها راه ممکن می‌شود.

خلاصی از احساس ناتوانی که به سبب همه‌گونه انسداد رخ می‌دهد و با ترک مکان مسدود شده همراه است. این گذر کردن فضایی باز شده و فراخ را دست کم در سطح روانی ایجاد می‌کند.

به قول میشل فوکو، فیلسوف و تبارشناس فرانسوی فارغ از خصوصیات مبدا و مقصد کوچ کردن با میزانی از احساس آزادی و رهایی همراه است.

در قدیم قصه‌ها و افسانه‌های زیادی از مهاجرت و گشایش، مهاجرت و یافتن سرزمین موعود شنیده بودیم، حالا این قصه‌ها و

افسانه های دور جای خود را به تصاویر وسوسه انگیزی از شهرهایی در دوردست داده؛ شهرهایی که مردمش در رفاه، آبادی، لذت و آرامش زندگی می کنند؛ شهرهایی که اگرچه موعود، آرمانی و افسانه ای نیستند، اما به مدد تصاویر خوش رنگ و شیک، تر و تازه اند و با میزان زیادی از شادی و امید همراه اند.

این تصاویر سرزمین هایی را بشارت می دهند که در عین پیروی از کهن الگوی آرمانشهرگرایانه تفاوت و اعجاب، دست یافتنی اند. کافی است به آن نقطه سفر کنید و پذیرفته شوید.

دیگر خوشبختی به شما لبخند می زند و در تصویر از پیش ساخته شده و زیبا شما هم قرار خواهید گرفت.

این تصویر قطعا رویایی تر (غیرواقعی تر) از قصه مهاجرت به سرزمینی با ظرفیت است که با کار و مبارزه توسط مهاجر ناامید ساخته می شود.

نکته در این مهاجرت جدید پذیرفتن و نپذیرفتن از یک سو و پذیرفته شدن و پذیرفته نشدن از سوی دیگر است. در دنیای معاصر همچنان دلایل مهاجرت اقتصادی، فرهنگی یا سیاسی اند؛ البته در قالبی پیچیده تر و رشدیافته تر از گذشته.

باید در نظر گرفت فرهنگ ها با یکجانشینی، استقرار و گذشته خود دارای ارزش هایی معین و هنجارها و آدابی مشخص هستند که هر مهاجر با این که نیروی کار، علم یا پول خود را وارد کشور جدید می کند، باید در اصل با این فرهنگ هماهنگ شود و توسط آن هنجارها و ارزش ها پذیرفته شود؛ تضاد در این نقطه است.

مساله در این هماهنگی و قدرت پذیرش و پذیرفتن است، مواجهه – شاید بتوان گفت ذاتا مبارزه طلبانه – اکثریت و اقلیت و البته اقلیت های با هم مساله بغرنج مهاجرت است، گذشته مهاجر و بومی در خیابان های آزاد برای هم رجز می خوانند و هریک را برای دیگری غریب تر و بیگانه تر می کنند.

پیچیدگی های اقتصادی، بازتولید فرهنگ اصلی در هر کشور و احساس انزوای مهاجران، مهاجرت را تبدیل به تناقض منتهی به خشونت یا طرح های شکست خورده می کند؛ البته نمونه های موفق از پذیرش و همنشینی کم نیستند، اما وضع مطلوب عادی و قاعده شدن این نمونه هاست.

فضای آوارگی (Diaspora) یعنی سرگردانی و پراکندگی قومی که با جراحات و عقده های فراوان همراه است برای بسیاری از اقوام مهاجر آواره روحیه ای انتقامجو ساخته است.

آرتار براه، جامعه شناس انگلیسی – آسیایی معتقد بود در فضای آوارگی به بازی طرد و پذیرش و مرزهای تعلق و بیگانگی اعتراض می شود و غیرانسانی بودن این مرزها و محدوده ها که حتی بومیان را رنج می دهد، آشکار می شود.

اساساً موضع اقلیت در برابر اکثریت موضعی همراه با هراس و تهدید است، تمایز شکلی از هویت سازی است که در آن افراد با گره خوردن احتمالی به قدرت و یکجانشینی می توانند دیگران را تحت امر خود درآورند.

عکس العمل های جمعیت های ضدمهاجر یا ساده اندیشی سیاست هایی تحت عنوان «؛پیشگیری از مهاجرت"؛ مشکل تضاد را حل نمی کند؛ بلکه تنها به حادثه شدن موضوع به سبب نادیده گرفتن صورت مساله می شود.

شعار پیشگیری از مهاجرت برای جلوگیری از خشونت ها و تضادهای ناشی از آن تنها با یک راه ممکن است، آن هم از بین بردن شکاف کشورهای فقیر و غنی که به نظر می رسد سامان دادن مهاجران، تغییر فرهنگ رویارویی آدم ها و تفکرات و همچنین تغییر نگرش به مرزهای ملی و قومی، دست یاب تر از این امید باشد که شکاف کشورهای فقیر و غنی از بین برود.

پرسش اساسی در باب مهاجرت همان است که ایمره فرنچی، یکی از کارکنان سازمان اتحادیه ملل سال 1925 مطرح می کند: «؛چگونه می توان انسان هایی را که از حیث موازین زندگی، نژاد و سنت آشکارا از هم متفاوتند، با چنان توازنی بر کره خاکی تقسیم کرد که صلح و پیشرفت بشری به مخاطره نیفتد؟" راهی که تا امروز بشریت رفته و در رسیدن به این هدف یعنی صلح و پیشرفت بشری ناتوان بوده است؛ هرچند وضع با گذشته متفاوت است و امید به اصلاح بیشتر، اما همچنان بربریت و جنگ برتری خواهی در لایه های پنهان و آشکار زندگی انسان های متمدن وجود دارد، حضور فضای آوارگی، تمایز نژادی و قضاوت های فراگیر ایدئولوژیک در کشورهای چندفرهنگی نشانی از همین مساله است.

در بریتانیا بنیادگرایان پاکستانی روزی پارلمان مسلمانان راه انداختند و گفتند با نظم سیاسی خود می خواهند زندگی کنند که طبیعی است و نظم جامعه و احساس امنیت را چنین اعمالی مخدوش می کند، نسل های دوم و سوم مهاجران پاکستانی به طور معمول از پدران و مادران و اجداد خود تندروتر و خشن تر می شوند، این بدون شک عدم پاسخگویی نظام مستقر را بیشتر از اعمال غیرعقلانه و گاه وحشیانه بنیادگرایان اثبات می کند.

رویارویی و پذیرندگی تنها از راه آموزش، تاثیر عمیق فرهنگی و فکری و درنوردیدن تفاوت امکان پذیر است. مهاجرت قابل پیشگیری نیست، قابل تعدیل هم نیست، این امر در روح بشر و در نیاز او نهفته است.

انسان یکجانشین نیست، نبود تمایل به یکجانشینی از یک سو، دولت های سرکوبگر و کشورهای فقیر از سوی دیگر، نیازهای متناقض بشری و جاذبه های رسانه ای - افسانه ای جهان توسعه یافته هم از وجهی انسان ها را به انتقال و مهاجرت تشویق می کند.

عواملی که مهاجرت را دشوار و آسیب های آن را زیاد می کند، عواملی چون آوارگی قومی، بیگانه هراسی، تضادهای ایدئولوژیک، تضادهای اخلاقی و فرهنگی، استثمار نیروی کار و بهره برداری از پناه جویان یا بهتر بگوییم بی پناهان و... باید توسط آموزشی جهانی و عمومی و روندی بنیادین اما با روشی اصلاحی و بلندمدت تغییر کند.

رفت و آمد هنرمندان و زبان جهانی هنر، انقلاب های رسانه ای، قدرت فناوری به طور برابر در تمام کشورها، عواملی است که آسیب های مهاجرت را تعدیل و حتی گاهی خنثی می کند؛ وضع که باعث ایجاد حصارهای بسته تر شده و گروه هایی را در کشورهای مهاجرپذیر جدا، مستقل و متخاصم کرده است، اینک به وضع بحرانی و ناامیدکننده رسیده است.

قتل سرباز انگلیسی در روزهای اخیر به طرزی فجیع و خشن در خیابان و روز روشن، حادثه بوستون، حوادث قتل عام مهاجران در نروژ، اعتراض حاشیه نشینان مهاجر در سوئد و... همه نشان دهنده هیولای بحرانی بزرگ است که جنگی جهانی را به بطن کشورها برده و شعله تخریب را این بار از درون مرزها آغاز کرده است.

با وجود این شرایط مهاجرت همچنان ادامه دارد و به قول هانس ماگنوس انسنس برگر، ادیب و روزنامه نگار آلمانی هنوز مهاجرت بزرگ رخ نداده است. بنابراین می توان گفت که با توجه به نظم موجود جهانی و رخ ندادن مهاجرت بزرگ، بحران بزرگ هنوز آغاز نشده است.

علیرضا نراقی - جام جم